

بحث در موضوعات حقوقی

راجع به معاطات (داد و ستد)

سایر معاوضات

در بیع و صلح و اجاره و هبه معوضه و مزایعه و مساقاة و مشاربه و هر چه از این قبیل باشد معاطات جاری و مفید اثر است و در جریان معاطات در امثال این معاملات احدی از فقهاء مخالفت نکرده و اگر هم در بعضی مواقع مخالفتی از یکی تراش کرده در جای دیگر با عقیده فوق موافقت نموده است و شیوع معاطات در این قبیل از معاملات بحدی است که غیر قابل انکار و از ضروریات محسوب است .

فقهاء در این باب بین معاملات مهم و غیر مهم فرقی نمیکنند فقط بعضی از علماء عالیه قائل فرقی شده و جریان آنها را بمحقرات تخصیص داده اند و در معاملات مهم معاطات را تجریز نکرده اند بین علماء امامیه کسی قائل بتفصیل نشده و بر حسب عرف و عادت فرقی در بین نیست و مجرد التزام مردم با اجرای سینه عقد در بعض معاملات مهمه از قبیل خانه و املاک دیگر بجهت این است که معاطات را اختصار بمحقرات داده و آنها را در اشیاء خطیره متمرکز نمیدانند بلکه منظور آنها از التزام با اجرای عقد در امثال این معاملات با حصول تملك است بنابراین معاطات مفید تملك نبوده و فقط منتج تصرف باشد - و یا منظور لزوم معامله است باین معنی که باختیار احد طرفین معامله قابل فسخ نباشد و به همین جهت است که از زمانیکه دفتر اسناد رسمی تنظیم گردیده و اطمینان به ثبات و استقرار معامله برای مردم حاصل شده است پس از ثبت معامله در دفتر و امضای آن بهمین اکتفاء کرده و دیگر دنبال اجرای عقد بنیامده و اصلا در این صراط نیستند .

بهر حال هر يك از متعاضین میتواند در مالی که در مقابل مان خود بطریق معاطات دست آورده تصرف نماید ولو اینکه معاطات را موجب ملکیت نهانیم زیرا درست است که متعاضین قادر تملیک بوده اما در ضمن قصد تملك ترخیص و اذن در تصرف نیز وجود خواهد داشت و برای جواز تصرف وجود اذن کافی است و در این مسئله مخالفی دیده نمیشود جز علامه در نهایه که منع از جواز تصرف کرده و بدو وجه استدلال نموده است .

دلیل اول آنکه اگر چه قصد تملیک متضمن ترخیص و اذن در تصرف میباشد اما با فرض عدم حصول ملکیت اجازه تصرف باقی نخواهد بود زیرا در محل خود ثابت شده است که قوام جنس بوجود فعل است و با اکتفاء فعل جنس منتفی میشود بنابراین با عدم حصول تملك که مقصود متعاضین بوده اذن در تصرف خالی از قصد بوده و بزوال قصد که عبارت از تملیک باشد عقید نیز منتفی خواهد شد .

دلیل دوم معاطات یاد تحت اسمی از اسامی عقود که فقهاء مذکور داشته و در مقام حصر بوده اند داخل است یا نه ؟ اگر داخل باشد نه فقط باید آنها صحیح بلکه مملک هم دانست و این برخلاف فرض است و اگر داخل در هیچیک از عناوین عقود نباشد لامحاله فاسد خواهد بود و فساد هر عقده مستلزم عدم جواز تصرف در مورد آن عقده است .

جواب از دلیل اول : لازم نیست که در معامله معاطاتی قصد متعاضین خصوص تملیک و تملك باشد بلکه ممکنست فقط نظر به اجازه تصرف داشته باشند و با داشتن عقیده بعدم

حصول تملك در معاظات و انتفات باین عقیده غیر ممکن است که طرفین فاسد تملیک و تملك باشند و بر فرض امکان این قصد زائد بر اصل مراد بوده و تأثیری در کار نخواهد داشت و نظیر آن نفقه یا ارب در عقد انقطاع و امثال آن از امور زائدی است که مقنن معامله را مؤثر در آنها قرار نداده است .

اگر اموری که در نظر مقنن از آثار و لوازم عقد نمیباشد قصد آنها موجب بطلان بدانیم لازم می آید که غایبی از عقود باطل باشد بجهت اینکه ممکن است از جهت عدم اطلاع بلوازم و آثار عقد آنچه از آثار عقد نبوده و قانوناً به آن ترتیب نمیشود قصد شود .

از بیانات فوق معلوم میشود که قصد تملیک و تملك بعنوان قید مأخوذ نیست تا با انقطاع آن اباحه تصرف نیز منتفی شود بنابراین عدم تحقق ملکیت موجب زوال جواز تصرف نخواهد شد .

بلی اگر برای مشروعیت معاظات دلیلی مساوی اذخالی آن دراذن نباشد و جواز تصرف هر يك از متعاطین را در مالی که بدست او آمده فقط با اباحه و اذنی که در ضمن قصد تملیک موجود است مستند بدانیم در اینصورت حق با علامه بوده و ایراد او بر مشهور که قائل با اباحه بوده و آنها تملك نمیدانند وارد خواهد بود زیرا با عدم تحقق ملکیت و انتفاء قید مأخوذ در قصد مقید نیز که عبارت از اباحه تصرف باشد منتفی میشود، اما با عدم انحصار دلیلی مشروعیت معاظات باذن حاصل در ضمن تملیک و وجود سیره و اتفاقاً فقهاء بر صحت و جواز تصرف طرفین در مورد معاظات دیگر موقعی برای کلام علامه باقی نمیماند .

جواب دلیل دوم - صحت معاظات و جواز تصرف در مورد آن مستلزم این نیست که معاظات عقدی از عقود مذکوره در لسان فقهاء باشد بلکه ممکن است آن را

داخل در ابواب دیگر نموده بلکه آنها را معامله مستقلی قرار داد - چنانکه جماعتی از متأخرین به آن قائل شده اند - و اما دعوی حصر عقود به آنچه در ابواب فقه مذکور گردیده اگر مقصود حصر عقود مملکه است ضرری به عقیده مشهور وارد نخواهد ساخت زیرا آنها معاظات را تملك نمیدانند تا باین حصر متنقض شود و اگر مقصود حصر هر معامله است که مفید اباحه تصرف باشد ولو اینکه تملك حامل نشود دعوی حصر ممنوع است و چطور می شود آنها قبول کرد و حال اینکه کسانی که ابواب معاملات را حصر با ابواب مذکوره کرده اند تصریح نموده اند باینکه معاظات موجب تملك نبوده و فقط مفید اباحه تصرف است و این تصریحی است از آنها بر عدم انحصار اسباب و عال مجوزه تصرف به آنچه در ابواب عقود مذکور است .

همه آنچه در جواب دلیل دوم علامه مذکور گردید در صورتی است که بمعاظات تملك حامل نشود اما اگر قائل شدیم که معاظات مفید ملك است چنانکه بعضی متأخرین هم آنها تقویت کرده اند دیگر هیچ موقعی برای استدلال باقی نخواهد ماند و بالعکس در غیر عقود مملکه بلا کلام معاظات موجب اباحه تصرف است و هیچ يك از دو استدلال علامه بر آن وارد نیست و در مورد عقود مملکه نیز بالاتفاق موجب اباحه تصرف است و حتی علامه هم از فتوایی که در نهایت داده در کتاب های دیگرش از آن عدول کرده و قائل بجواز و اباحه تصرف گردیده .

بطور کلی آنچه از کلمات فقهاء استنباط میشود این است که نقصان از حیث صیغه مثل نقصان از جهات دیگر و فقدان سایر شرایط نیست - بنابراین اگر معاظات مملك باشد اشکالی وارد نخواهد بود و اگر مملك نباشد مثل سایر عقود فاسده نیست و بر حسب تنصیص فقهاء مفید اباحه است .